



■ از زمان جنگ دوم، هرگز سرمایه‌گذاری‌های کلان یا منافع استراتژیک به مخاطره افتاده، تجارت اسلحه به صورت دست‌افزار سیاست‌قدرتهای بزرگ مورد استفاده قرار گرفته و ملاحظات جهانی واقعیت‌های منطقه‌ای را تحت الشعاع قرار داده است.

■ ورود سلاحهای پیچیده به آفریقا در سطح وسیع، پاک‌ی و بی‌گناهی این قاره را از بین برده است. عصر کشمکش در آفریقا هر قدر هم تباه‌کننده به نظر آید، بیشتر در مرحله طلوع است تا غروب.

کمک نظامی ابرقدرت‌ها: عامل ثبات یا بی‌ثباتی در آفریقا

پیش‌گفتار

آنچه در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد، ترجمه دو بخش از کتاب «مسائل آفریقا»^{*} است که در آن نقش ابرقدرت‌ها و آثار کمکهایی نسلیحاتی آنها در قاره آفریقا از دو دیدگاه کاملاً متفاوت بررسی میشود.

به نظر آرتور گاوژون (Arthur Gavshon) که سالها خبرنگار سیاسی آسوشیتدپرس در لندن بوده، غرب و بلوک شرق، کشمکش‌های خود را با پی‌آمدهای مصیبت‌بار برای مردم آفریقا، به این قاره کشانده‌اند. او معتقد است هزینه‌های نظامی که از سوی ابرقدرت‌ها تشویق می‌شود، بولی را که می‌توانست صرف تغذیه، بهبود وضع بهداشت و تامین کار و آموزش و پرورش برای مردم آفریقا گردد، ر بوده است.

در برابر، کنت آدلمن (Kenneth L. Adelman) مدیر آژانس کنترل تسلیحات و خلع سلاح آمریکا که سابقه کار نسبتاً طولانی در آفریقا دارد، با تکیه بر مسئله ثبات و امنیت، چنین استدلال میکند که توسعه اقتصادی آفریقا، مادام که این قاره از لحاظ سیاسی آرامش و استواری بیشتری نیافته است ممکن نخواهد بود و در همین راستا، فروش اسلحه به کشورهایی را که با جنبش‌های شورشی حمایت شده از سوی اتحاد شوروی روپرو هستند، ضروری می‌داند.

گو اینکه نویسندگان مذکور هر یک تنها به گوشه‌هایی از ماجرا نگرینسته و یکطرفه به داوری نشسته‌اند، ولی نوشته‌هایشان در کنار هم، منعکس‌کننده پاره‌ای واقعیت‌های ملموس و غیرقابل انکار است که از خلال آن میتوان تصویری کلی از دردها و مشکلات جهان سوم پویژه کشورهای آفریقایی و نیز منافع و سیاستهای ابرقدرت‌ها، بدست آورد.

هزینه‌های نظامی: سدی در راه توسعه اقتصادی

سال ۱۹۷۹، برای سه تن از شناخته شده‌ترین دیکتاتورهای آفریقا یعنی این، فرانسسکو ماسیاس انجومو، و صلاح‌الدین احمد بوکاسای اول، که بی‌بودی چهارده میلیون اوگاندائی، و اهالی گینه استوائی و آفریقای غربی، پس از رهایی از بند ظلم، گرفتار نگرانی‌های تازه‌ای شدند. در صحنه‌های آفریقا برای دست‌یابی به قدرت توطئه چینی می‌کردند و انتقامجویان در صحنه حساب بودند. در زمینه خارجی نیز دولت‌های بیگانه بمنظور کسب تازه یا تثبیت امتیازات گذشته می‌کوشیدند.

سوی دیگر، دوره بهره‌برداری آندسته از نخبگان نظامی و سیاسی - همان‌هایی که فرانس فانون از آنان بعنوان «فرزندان استعمار دیروز» یاد کرده است - و مخالفانشان، که وارث قدرت شده یا در مواردی آن را به کمک به‌روریان سابق خود بدست آورده بودند، فرا رسیده بود.

نظامی «آندرویانگ» نماینده پیشین ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل متحد این نکته را یادآوری کرد که «از چهل و هشت کشور مستقل آفریقا، بیست و یک کشور بدون خشونت به استقلال دست یافته‌اند». لکن، انتقال به حکومت، کشمکش‌های پیوسته‌ای را به دنبال داشت. چه تا دهه ۱۹۸۰، علاوه بر شمار نامشخصی از تلاشهای بی سرانجام برای سرنگون ساختن فرمان حاکم، بالغ بر شصت کودتای موفق صورت گرفته و بیش از نیمی از دهه وادائی کشور آفریقائی، رنج چهل جنگ داخلی یا برون مرزی را تحمل کرده‌اند. در آستانه دهه ۱۹۸۰، از بیست و نه رهبری که منشور پریائی سازمان ملل آفریقا را در ۱۹۶۳ امضاء کرده بودند، شش تن هنوز در رأس قدرت بودند. هفده نفر برکنار شده، سه تن در جریان کودتا به قتل رسیده و چهار نفر نیز قتل طبیعی در گذشته بودند.

در دهه ۱۹۸۰، بیشتر آفریقائی‌ان این واقعیت را پیش رو داشتند که تکیه بر برچیان نه کمتر که بیشتر شده است. در حالیکه تولید سرانه مواد غذایی نسبت به دهه قبل حدود ۱۰ درصد کاهش نشان می‌داد، هزینه‌های نظامی کشورهای آفریقائی، جهشی چشم‌گیر یافته بود. آفریقا در سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، سالانه کلا تجهیزات اصلی نظامی به ارزش یک میلیارد و دو بیست میلیون دلار وارد می‌کرد ولی در سال ۱۹۷۹ بخاطر تنش و رقابت‌های محلی، برای سلاح‌های خریداری شده به رقمی حدود پانزده میلیارد دلار رسیده بود. در زمان هزینه‌های نظامی در جهان سالانه معادل ۴۱۰ میلیارد دلار، یا نزدیک یک میلیون دلار در دقیقه یعنی ۵۰۰ درصد بیش از میانگین دوره ۱۹۶۰-۷۰.

بود.

هیچیک از این جریانات جنبه تصادفی نداشت. حتی پیش از آنکه روند نظامی شدن آفریقا از هر منطقه دیگری در جهان غیر از خاورمیانه، پیشی گیرد، برداشت‌های نادرست قدرتهای غربی، فرصت‌هایی را بوجود آورد که مشتاقانه توسط روسها مغتنم شمرده شد. البته این حقیقت را که روسها پیوسته به نحو نامطلوب از این فرصت‌ها استفاده کردند یا در بهره‌برداری مؤثر از آن موفق نشدند نمیتوان حمل بر درایت غرب کرد.

فهرست اشتباهات غرب طولانی است. تلاشهای فرانسه برای رام ساختن الجزایر، بعد از سالها جنگ توان فرسا، به شکست انجامید. شکستی که دولت فرانسه را بشدت تکان داد. اشغال تنگه سوئز بوسیله فرانسه و انگلیس در ۱۹۵۶، ناتورا مقتدا دچار شکاف نمود و در شرایط سیاسی دگرگون شده آفریقا، نقشی را برای مسکو تضمین کرد، و نیز به نظر بعضی مقامات، بهانه‌ای برای تجاوز شوروی به مجارستان فراهم آورد. برکناری قوام نکرومه رئیس جمهور غنا که «سیا» بانی آن بود، جریان اتحاد آفریقا را بطور نامحدود به تعویق انداخت بی آنکه به آن کشور یا همسایگانش ثبات بخشد. نیرنگ‌های انگلیس و بلژیک در زد و بند با رهبران سفید پوست رودزیا در باره فدراسیون مرده آفریقای مرکزی، بمنظور جدا کردن ایالت ثروتمند شابا (کاتانگا) از زبیر، نه تنها موجب بروز شکاف در غرب بلکه میان سباه بوستان منطقه گردید. اغماض حساب شده و آشکار دولت‌های بعدی در انگلیس نسبت به اقلیت سفیدی که در ۱۹۶۵ بطور غیر قانونی قدرت را در رودزیا به دست گرفته بود، زمینه یک جنگ چریکی را فراهم ساخت که تقریباً سی هزار کشته و یکصد هزار معلول بجا گذاشت. کوشش محنت بار پرتغال با نیروی دو بیست هزار نفری، برای سرکوب نهضت‌های آزادیبخش در مستعمرات آفریقائیش که تا زمان شکست، بصورت پنهانی از سوی هم پیمانان آن کشور حمایت می‌شد، کار را برای روسها آسان کرد تا به پشتیبانی از مبارزان راه آزادی برخیزند. برداشت‌های غلط آمریکائیه در آنگولا و شاخ آفریقا، دو جای پای ارزشمند برای اتحاد شوروی در قاره آفریقا فراهم ساخت. و بالاخره ادامه سرمایه گذاری کشورهای غربی در آفریقای جنوبی و همگامی و همکاری آنها با پرتوریا، بستگی آمریکائیه و قدرتهای استعماری پیشین را با جمهوری آباتاید که سیاستهای تبعیض نژادی آن مورد نفرت همه سیاه بوستان آفریقائی است. نشان داد. با این ترتیب ناگزیر، حتی رهبران میانه رو آفریقا برای کسب حمایتی که احساس می‌کردند قادر به تامین آن در غرب نیستند، به شرق روی آوردند. نمونه بارز در این زمینه، کنت کائوندا رئیس جمهور زامبیا بود. او در دهه ۱۹۷۰ با گشودن باب گفتگو با «بی. ژ. ورستر»، نخست وزیر آفریقای جنوبی، زندگی سیاسی خویش را به مخاطره افکند، ولی در اوایل ۱۹۸۰ که به مرز سرخوردگی رسید دست به امضای یک قرار داد خرید اسلحه با اتحاد شوروی





زد. کنت کانوندا نخستین کسی نبود که چنین راهی را برگزید و آخرین نفر نیز نخواهد بود.

این کمکهای نظامی بود که جریان تبدیل شدن آفریقا به میدان کشمکش قدرت های بزرگ را سرعت بخشید. اثر بعدی چنین تحوولی آن بود که توسعه اجتماعی و اقتصادی را که آفریقائیان بیش از هر چیز به آن نیاز داشتند، متوقف ساخت.

هنری کیسینجر در سال ۱۹۷۹ ضمن خاطرات خود می نویسد: «همفکری بیشتر کشورهای آفریقا و حوزه مدیریتانه نظیر اسپانیا، مراکش و تونس با اروپای غربی در این زمینه که ذکر می از اسرائیل به میان نیاورند، از لحاظ ژئوپولیتیک به نفع غرب بوده و بهم زدن روابط این کشورهای مهم با اروپا، بزرگترین خطای سیاسی بشمار میرود. این نکته در مورد ابرقدرت آمریکا و دوستانش نیز ممکن است مصداق داشته باشد. برای اتحاد شوروی و همدستانش، از آن جهت که این واقعیت را باور داشتند، خنثی کردن این بخش از منافع ژئوپولیتیک غرب بصورت هدفی اصلی درآمد.»

در ۱۹۸۰، مردم آفریقا بخاطر دریافت کمک از بیگانگان، سیاستهای نادرست رهبران خود، میزبانی گروههای چند هزار نفری سربازان خارجی از سرزمینهای دور و در سایه تهدیدهای ناشی از توانائی آفریقای جنوبی به حمله اتمی، در یک مسابقه تسلیحاتی تمام عیار که پایانی برای آن دیده نمی شد، درگیر شده بودند.

نظامی شدن آفریقا در پایان دهه ۱۹۷۰، از تحمیل بارهای خرد کنند، تازه ای به دوش جمعیت سریعاً رو به رشد آفریقا خیر می داد. شرایط سخت زندگی یک سیاهبوست آفریقائی با توجه به واقعیت های زیر بهتر روشن میشود:

۱- میانگین هزینه ای که سالانه صرف سربازان و تجهیزات آنها میشده، به ازاء هر نفر ۳۴ دلار یعنی بیش از یک دهم درآمد سرانه در سال بوده است.
 ۲- میانگین سرمایه گذاری در زمینه معلم، مدرسه و آموزش عمومی، که بی تردید مهمترین نیاز آفریقا است، برای هر نفر در سال صرفاً ۲۳ دلار بوده است.
 ۳- برای هر یکصد هزار آفریقائی، ۲۹۰ سرباز و در برابر، فقط ۴۶ دکتر وجود داشته است.

۴- طبق آمار بانک جهانی، بدهی های عمومی کشورهای آفریقائی حاشیه صحرا در سال ۱۹۷۷ به تنهایی، بالغ بر هفده میلیارد دلار بوده و در ۱۹۷۹، هزینه های نظامی میرفت تا از مرز پانزده میلیارد دلار در سال بگذرد.

۵- از ۱۹۶۰، کشورهای دارا بمنظور کمک به انسانهای فقیر در جهان، سالانه ۵ دلار برای هر نفر اختصاص دادند و حال آنکه بودجه ای که صرف برنامه های دفاعی شده به ازاء هر نفر در سال، ۹۵ دلار بوده است.

۶- در صورتیکه حفظ صلح بین المللی برای سازمان ملل متحد سالانه ۱۳۵ میلیون دلار هزینه داشته، کشورهای عضو جمعاً ۳۰۰۰ برابر این رقم صرف نیروهای نظامی خود می کرده اند.

۷- در بخشهایی از مناطق روستائی آفریقا، یک زن در بی بدست آوردن آب سالم مورد نیاز خانواده می بایست روزی چند ساعت پیاده روی کند، در حالیکه یکی از ابرقدرت ها می توانست ظرف چند دقیقه موشک بالستیک قاره پیمائی را از یک سوی جهان به سوی دیگر بفرستد.

۸- باقیمت هر یک از این موشک ها، امکان تغذیه کامل پنجاه میلیون کودک گرسنه آفریقائی و نیز ساختن ۳۴۰ هزار باب دبستان وجود داشته است.

در این شرایط نشانهای اندکی در دست بود که سازمان وحدت آفریقا

بتواند در زمینه حل و فصل اختلافات خطرناک یا محدود ساختن بزهد زرادخانه ها، مؤثر افتد. حتی دلایل کمتری در مورد تمایل شرق و غرب به کاهش مداخلات مستقیم و غیر مستقیمشان در قاره آفریقا وجود داشت. رابین لاکهام (Robin Luckham) مسئله خرید تجهیزات نظامی توسط کشورهای آفریقائی را از بعد دیگری نگریسته و می نویسد:

«تأمین جنگ افزار، بخشی از یک سیستم کامل است که خریدار و فروشنده سلاحها را بهم پیوند میدهد... این جریان راههای انتقال نحوه تفکر در قدرت نظامی، استراتژی و نقش ارتش حرفه ای در پاسداری از امنیت (حتی در برابر شهروندان خودی) را به دنبال دارد. انتخاب وسایل جنگ نظامی، بیش از آنچه بخاطر کار برد موثرشان (اکثراً نامطمئن) در میانبرد یا در خیابانها باشد، به این دلیل است که شهروندان عادی امکان یافتن به آنها را ندارند. انحصار نیروها توسط دولت، آشکارا بیانگر قدرت در برابر شهروندان است. این امر همچنین هزینه ملموسی است که اقتصاد ضعیف کشورهای آفریقائی باید تحمل نماید» (۱)

سیاست قدرت های بزرگ

از زمان جنگ جهانی دوم، هرگاه سرمایه گذاری های کلان یا سیاست استراتژیک به مخاطره افتاده، تجارت اسلحه بصورت دست افزار سیاست قدرتهای بزرگ مورد استفاده قرار گرفته است و ملاحظات جهانی واقعیت های منطقه ای را همانگونه که در زئیر و نیجریه در دهه ۱۹۶۰، یا آنگولا، شاخ آفریقا، آفریقای مرکزی و جنوبی در دهه ۱۹۷۰ دیده شد، تشاع قرار داده است.

قدرتهای بزرگ با داشتن سلاح برای فروش و نیز رژیمهایی که از آنها یاد کنند، حیثیت خویش را با درگیر شدن در اختلافاتی که می توانست به منازعه گسترده تر بیانجامد، به مخاطره می افکندند.

ایالات متحده و اروپای غربی با ارسال اسلحه به کشورهای آفریقائی مدتی کوتاه پیش از استقلال و در سالهای بعد، بلوک شوروی را به آسانی این زمینه راهنمائی کردند. آمریکائیا برای بذل و بخشش مقدار معتدله ملزومات زمان جنگ در اختیار داشتند و از اینرو در فاصله سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۷۸، میزان کمکهای نظامی بلاعوض ایالات متحده آمریکا معادل شصت نه میلیارد دلار و در برابر، فروش خارجی آن بالغ بر پنجاه و سه میلیارد دلار بود.

قدرتهای استعماری نیز به نوبه خود هنگام ترك مستعمرات، آندست تاسیسات و تجهیزاتی را که نمی توانستند به سادگی با خود ببرند، به جانشین «قابل اعتماد» واگذار کردند و دست آخر، اروپائیان در صدد برآمدند برای باقیمانده نفوذ خود، نقش تأمین کننده اسلحه را در هر جا که ممکن باشد بپذیرند.

ولی هنگامی که مراکز جدید قدرت دست به تغییر ماهیت روابط بین الملل زدند، نوع تجارت اسلحه نیز عوض شد و چند کشور نوپای جهان سوم برای کسب تجهیزات نظامی به شرق روی آوردند. آنها در اواسط دهه ۱۹۵۰ هنگامی که معامله تسلیحاتی بزرگی با جمال عبدالناصر در جریان بود، چرم سبز مسکورا دریافتند و تحرك انتقالی اتحاد جماهیر شوروی از حالت قاره به جهانی آغاز گردید.

در برابر، با طولانی شدن جنگ ویتنام، نوعی دلزدگی از درگیر شدن مشکلات و کشمکش های خارجی و همچنین تمایل به عقب نشینی در سیاست جهان گرایی در میان آمریکائیان ظاهر می شد و نتیجه این تحولات، رابطه با آفریقا آن بود که در اواخر دهه ۱۹۷۰، میزان ارسال سلاحهای شرق به آفریقا، دست کم با کمکهای نظامی غرب برابری می کرد.

در اواسط ۱۹۷۸، هنگامی که نمایندگان عالیرتبه ایالات متحده آمریکا، کشورهای استعمارگر اروپا در واشنگتن، پاریس و بروکسل بمنظور سیاستهای جدید در مورد آفریقا گفتگو می کردند، جولیس نایرره رئیس جمهور تانزانیا پیامی خطاب به دولتهای خارجی فرستاد. در این پیام خاطر نشان گردیده بود که تبادل نظر کشورهای غربی پیرامون دو محور جریان دارد:

«۱- استعمار نو در آفریقا برای رسیدن به هدفهای اقتصادی یعنی کسب واقعی آفریقا و حکومت های آفریقائی، که توسط فرانسه هدایت خواهد شد»

۲- جریان استفاده از آفریقا در کشمکش های شرق و غرب که از سوی ایالات متحده رهبری می گردد.

این دو هدف، از آنجا که متقابلاً پشتیبان یکدیگرند، هماهنگ خواهند بود. درباره تقسیم منافع مورد انتظار و هزینه ها نیز گفتگو می شود لکن بحث

در همین مرحله تقسیم غنایم است که اختلافاتی پیش خواهد آمد.»
 در دهه ۱۹۸۰، آفریقا کماکان بازار مناسبی برای تولیدات نظامی غرب و شوروی بوده و شرایط کلی حاکم بر کشورهای این قاره تغییر محسوسی نداشته است. مایکل تی. کلر (Michael T. Klare) در این باره می نویسد:
 «در ۱۹۸۲، کشورهای آفریقائی حدود ۱۶ میلیارد دلار صرف نیروها و تجهیزات نظامی کرده اند یعنی مبلغی بر مراتب کمتر از ۴۵۳ میلیارد دلاری که متوسط ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی هزینه شده و خیلی بیشتر از ۲۱ میلیارد دلاری که آفریقا در قالب کمکهای اقتصادی از موسسات بین المللی اعطاء کننده کمک و وام دریافت داشته است. هر دو ابر قدرت در دهه های پیوسته خود برای کسب نفوذ در جهان سوم، با کشورهای دوست در قاره آفریقا بیعتان شده و آنها را با اسلحه و وسایل نظامی مدرن مجهز نموده اند. با وجود نیاز حیاتی به اختصاص یافتن کمکهای اقتصادی بیشتر در جهت توسعه کشاورزی و صنعتی، دو ابر قدرت همچنان به فروش اسلحه و ارائه کمکهای نظامی به رژیمهای مورد پسند خود در قاره آفریقا ادامه میدهند.»^(۳)

امنیت زیر بنای لازم برای توسعه اقتصادی

آفریقا جای خود را در استراتژی جهانی ابر قدرت ها و نیز کشورهای کم نیست. نظیر فرانسه و کوبا، بدست آورده است. به دنبال یک دوره ده ساله از اواسط دهه ۱۹۶۰ تا نیمه دهه ۱۹۷۰ که آفریقا آرام به نظر می رسید، بحران های پیاپی و همراه با تنش در این قاره پیش آمد. کشمکش در آفریقا، پرخاطر ورود انبوه سلاحها به این قاره که زمانی خطرناک بود، بعدی کاملا خطرناک یافته است. صدور اسلحه به آفریقا، صحنه نبرد بسیاری از اختلافات آفریقائیان را از سالن مذاکرات به میدان جنگ تبدیل کرده است. برای مثال سومالی، مدت ها حقوق و ادعاهائی را نسبت به منطقه اوگادن مطرح می کرد تا اینکه در سایه انبوه تجهیزات نظامی روسی، دست به حمله ای سنگین زد.

این نمونه، مشخص کننده پدیده دیگری است و آن اینکه نظامی شدن آفریقا اندازه زیادی از ناحیه اتحاد شوروی، یعنی دولتی که هیچگونه درگیری داخلی با منافع مستقیم و گسترده اقتصادی یا سیاسی در قاره آفریقا ندارد، صورت پذیرفته است. به هر حال، اقدامات شوروی چیزی در حد ایجاد تزلزل به حساب می آید. صادرات نظامی آن کشور به آفریقا (غیر از مصر) از سال ۱۹۷۷ (۵۵ میلیون دلار) تا ۱۹۷۷ (بیش از دو میلیارد دلار) تقریباً ۴۰ برابر افزایش یافت. در آغاز دهه ۱۹۸۰ نیز مسکو تامین کننده سه چهارم تمامی سلاحهای بوده که به آفریقا می رسیده و حجم آن بیش از دوبرابر فروش تجهیزات فرانسه و پنج برابر سهم آمریکا در این زمینه بوده است. در کنار توده تجهیزات، وجود تقریباً ۴۰۰۰ نفر مشاور از شوروی و آلمان شرقی را که کیفیت مکمل ۴۰ هزار سرباز کوبانی پراکنده در نقاط گوناگون قاره آفریقا داشته، نباید از نظر دور داشت.

اگر ارسال اسلحه قرینهای به حساب آید (که چنین نیز هست) معلوم می شود که آفریقا برای اتحاد شوروی، اهمیتی بیش از اینها دارد. در حالیکه در آغاز سال ۱۹۷۲ صرفاً پنج درصد صادرات نظامی شوروی به کشورهای جهان توسعه غیر کمونیست را جذب نموده بود، میزان سلاحهای روسی دریافت شده توسط این قاره در ۱۹۷۷ به حدود شصت درصد از صادرات شوروی رسید. در جریان کشمکش در شاخ آفریقا، روسها بیش از ۱۲ درصد کل زینت ناوگان نظامی خود ویژه ترابری هوائی را به حمل ادوات جنگی از طریق پای هوائی به اتیوپی اختصاص دادند و این علاوه بر کاربرد کشتیهای روسی و بلغاری برای انتقال ملزومات از راه دریا بود.

بر خلاف کمکهای عظیم و دائم التزاید نظامی، مساعدتهای اقتصادی اتحاد شوروی به آفریقا، ناچیز و روبه کاهش بوده است. در حالیکه شوروی گروهها و سازمانهای گوناگون در قاره آفریقا را کاملاً مسلح ساخته (طبق برآورد، تا دهه ۱۹۷۰ در هشتاد برخورد نظامی در قاره آفریقا، مسکو تجهیز کننده یک تا تعداد بیشتری از طرفهای درگیر در هفت مخاصمه بوده است) روسها گام موثری در زمینه بهبود زندگی روزمره مردم آفریقا برنداشته اند. کمکهای ناچیز اقتصادی شوروی تحت شرایط مشخص و نیز در ارتباط با کمکهای سایر طرفهای بزرگ، صورت می گیرد. ارزش کمکهای اقتصادی ایالات متحده آمریکا و چین، ده برابر صادرات نظامی آنها به آفریقا بوده در حالیکه بیش از هشتاد درصد کمکهای اتحاد جماهیر شوروی به این قاره را تجهیزات نظامی تشکیل می داده است. همانگونه که دکتر «دیوید اوون» وزیر خارجه وقت



انگلیس خاطر نشان کرده «ارزش کمکهای شوروی به کشورهای در حال توسعه از سالهای ۷۴-۱۹۷۲ به بعد کاهش یافته و میزان باز پرداخت اصل و فرع دیون به شوروی، اینک از حجم کمکهای جدید آن کشور به ملل کمتر توسعه یافته، بیشتر است.» بدین ترتیب مسکو بطور تقریباً معجزه آسانی، موضوع کمک های خارجی را به صورت طرحی درآمزا مورد بررسی قرار داده است.

در برابر جنب و جوش و تحرک اتحاد شوروی در زمینه امنیت آفریقا موضع غرب و بویژه آمریکا، کاملاً انفعالی بوده است. مسکو بیش از بلوک غرب سلاحهای پیچیده در اختیار کشورهای آفریقائی قرار میدهد و از این جهت بوده که ممالکی نظیر بوتسوانا، گینه، نیجریه، و سومالی برای کسب سلاحهایی که غرب در اختیارشان نمی گذاشت، به شرق روی آوردند. شوروی اغلب به درخواست سلاح از سوی آفریقائیانها، سریعاً پاسخ میدهد و فاصله دریافت سفارش تا تحویل کالا نیز معمولاً نصف یا یک سوم مدتی است که در این خصوص توسط آمریکائیانها تعیین می گردد. مسکو همچنین شرایط اعتباری مناسب و قیمت های نسبتاً پائینی را پیشنهاد میکند.

بهر حال ایالات متحده آمریکا در زمینه بررسی مسائل آفریقا از لحاظ امنیتی، رغبتی از خود نشان نداده است.

به نظر ریچارد بی فوستر «ایالات متحده همگام با ملل اروپای غربی، باید هم پیمانان خود را از طریق دادن تجهیزات و آموزشهای نظامی و نیز کمکهای اقتصادی پشتیبانی کند. سیاست آمریکا در قبال آفریقا، باید بخشی از برنامه جهانی آن کشور و متحدانش برای ناکام ساختن امپریالیسم متجاوز شوروی باشد. ایالات متحده و دوستانش باید همانگونه که در سایر نقاط جهان عمل می کنند، در پی اعتلاء ارزشهای غربی در آفریقا برآیند. آمریکا باید در دفاع از منافع خویش استوار بوده و هیچگونه لطمه ای به قدرت و ثروت خود را تحمل ننماید.»^(۴)

تا اوایل دهه ۱۹۸۰ سهم آفریقا در برنامه فروش نظامی آمریکا، تنها ۳/۱ درصد بوده است. در دوره چهار ساله ۷۹-۱۹۷۶ جمع فروش تجهیزات نظامی آن کشور به قاره آفریقا در چهار چوب برنامه مذکور، حدود دو سوم تقلیل یافت و از ۶۲ میلیون دلار به ۲۶ میلیون دلار رسید.

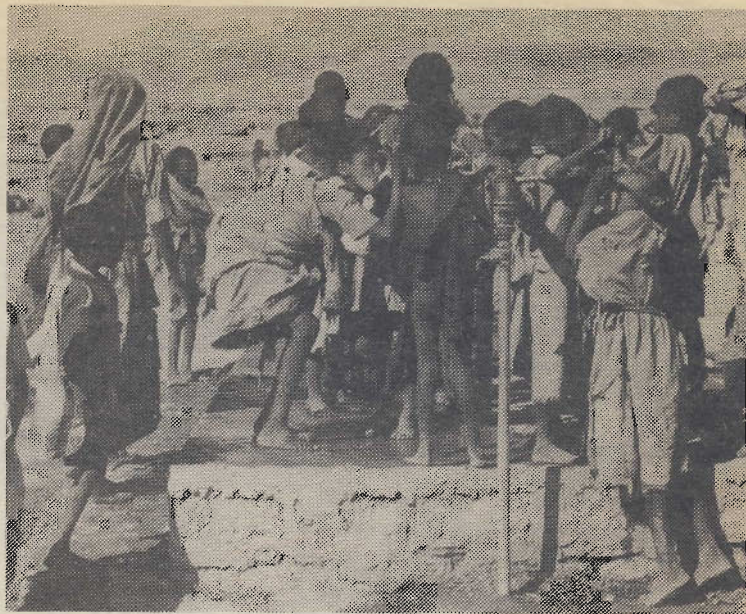
آموزشهای نظامی آمریکا در آفریقا، فقط ده درصد از برنامه آموزشی آن کشور در سطح جهانی را تشکیل میداد و در ابتدای دهه ۱۹۸۰ آفریقا تنها قاره ای بود که نام آن از برنامه کمکهای نظامی بلاعوض ایالات متحده قلم خورد.

چنین موضعی، منعکس کننده نظر رایج در میان بسیاری از محققین در زمینه مسائل آفریقا است مبنی بر اینکه آفریقائیان از کاربرد تجهیزات مرگ زا روگردان شده اند، یا قابلیت استفاده صحیح از سلاحهای خطرناک را ندارند و بالاخره اینکه دولتهای آفریقائی اسلحه را صرفاً برای تحت تاثیر قرار دادن و به راه آوردن مردم خود یا وارد ساختن فشار به کشورهای همسایه که ممکن است رقیب آنها باشند، می خواهند.

این نظر بهمان اندازه که موهن است ناصواب نیز می باشد. در شرایطی که آندرویانگ نماینده پیشین ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل متحد فکر می کند «تلاش برای حل مسائل آفریقا از طریق نظامی بهیچوجه مناسب نیست»، بسیاری از خود آفریقائیانها چنین نمی اندیشند.

لئوپولو سنگور صریحاً می گفت که «در تمام کشورهای آفریقائی، احساس نیاز به امنیت، یک مرحله عمده از آگاهی ملی است». وی با تکیه بر این مطلب، دوروتی غرب را به یاد نکوهش می گیرد:

«آمریکائیانها همه چیز را با هم می خواهند. آنها مایلند آفریقا در برابر هجوم



شرق ایستادگی کند ولی آرایاری نمی دهند. آمریکائی ها بدون وسیله در پی رسیدن به هدف هستند. آنها از تجهیز ما به سلاحهای پیشرفته ای که برای دفاع از خود بدان نیاز داریم، سرباز می زنند. در همان زمان که اعضای ناتو گرد هم آمده و افزایش بودجه دفاعی سازمان را پیشنهاد می کنند و به همین منوال غرب دست به اقدامات لازم جهت تامین امنیت خویش می زند، دولتهای غربی بر این تصورند که آفریقائیان با دست خالی می توانند در برابر حملات خارجی از خود دفاع کنند. این برخورد مثبتی نیست. ما صریحا از دوستان غربی خود می خواهیم بهمان ترتیب که کشورهای مارکسیست - لینینیست از سوی یارانشان پشتیبانی می شوند، ما را کمک کنند».

بسیاری از رهبران طرفدار غرب در سراسر آفریقا - البته شمار کمی از آنان با فصاحت سدارسنگور - در این باره سخن گفته اند. باره ای خاطر نشان می سازند که ایجاد زمینه واقعی و تحقق ثبات در آفریقا و نیز توسعه اقتصادی این قاره، که آفریقائیان و آمریکائیا هر دو خواهان آنند، تنها براساس یک زیر بنای محکم امنیتی امکان پذیر است. عمر بانگو، رئیس جمهور گابون و رئیس پیشین سازمان وحدت آفریقا، این مطلب را به بهترین وجه بیان کرده است: «ما با مشکل صلح و ثبات روبرو هستیم. اگر صلحی در میان نباشد، کسی نمی تواند از توسعه اقتصادی سخن به میان آورد». رئیس جمهور توگو، این نکته را تکرار می کرد که «بدون اشاره به مسئله امنیت، نمیتوان پیرامون توسعه اقتصادی صحبت کرد». تنها در سایه منافع امنیتی غرب است که «ما قادر به تامین صلح در آفریقا، که توسعه اقتصادی را ممکن میسازد، خواهیم بود».

با چنین باورهائی، بی تردید مردم آفریقا قربانیان نگون بخت نظامی شدن قاره خود نیستند بلکه تقریبا عکس این معنی صادق است. رهبران آفریقا از روسها، کوبانی ها و دیگران برای پیش برد اهداف سیاسی و نظامی خود، دعوت می کنند. رئیس جمهور بوتسوانا در بیان این نکته که بیشتر بدبختی ها و گرفتاریهای این قاره بدست خود آفریقائیا بوجود آمده، کاملا صریح بوده است. او می گوید «ما از تجاوز خارجی استقبال کرده ایم، و هرگاه تجاوز خارجی پیش آمده، زبان به اعتراض گشوده و همان مردمی را که از آنها برای دخالت در امور دقیقاً آفریقائی دعوت کرده ایم، متهم ساخته ایم».

عصر درگیری

ادامه درگیری خارجیان در زمینه امنیت آفریقا، امری محتوم است زیرا نیاز و درخواست آفریقائیان چنین حکم می کند. عصر کشمکش در آفریقا، هر قدر هم تباه کننده به نظر آید، ممکن است بیشتر در مرحله طلوع باشد تا غروب. این نیازها و درخواست های آفریقائیا، تکالیفی را مطرح می سازد و مشکلاتی برای غرب بوجود می آورد. بدبختانه عقربه ساعت به عقب بر نمی گردد و آفریقا هیچگاه نمی تواند دوره آرامش پیش از سال ۱۹۷۵ را بار دیگر بدست آورد. زیرا ورود سلاحهای پیچیده در سطح وسیع، در حقیقت پاک و بی گناهی این قاره را از میان برده است. مسئله ای که برای غرب مطرح می باشد این است: حال که شرق دست به اقدام زده، چگونه واکنش نشان دهیم (همانگونه که اغلب تصریح و یا دست کم بطور ضمنی اظهار شده است) و نه

اینکه چگونه رویای غیرنظامی بودن آفریقا را تحقق بخشیم. بیشتر کسانی که از نزدیک با امور آفریقا سروکار دارند، برای رفع نیازهای این قاره، از بازی کردن با برگ برنده آمریکا (توسعه و کمک اقتصادی) و برگ برنده شوروی (کمک نظامی)، طرفداری می کنند. این موضوع بحثی یک مبحث وسیع تر میباشد که زمانی «اقتصاد گرایی» خوانده می شد و برای مینا استوار است که برتری اقتصادی، تکنولوژیک، فرهنگی و سیاسی آمریکا (یا درحقیقت غرب)، در هرگونه رقابت درازمدت با روسها، عامل تعیین کننده خواهد بود. ولی چیزی که در این مبحث کلی نادیده گرفته شده، این واقعیت است که در برابر نیروئی یکسره نظامی، دست آوردهای اقتصادی تکنولوژیک یا سیاسی، مستلزم پشتیبانی خواهد بود. تاریخ پراز نمونه های ریشه کن شدن پیشرفته ترین تمدن ها بدست وحشیان است. همانگونه که پروفیسور هیوستون - واتسون (Hugh Seton - Waston) کارشناس بلوک شوروی خاطر نشان ساخته، «بشر موجودی مراتب کامل تر از تمساح است، ولی هرگاه هنگام شنا در رود گنگ، به غلط بر این واقعیت تکیه می کند».

یان گریک (Ian Greig)، در همین زمینه می نویسد «مقادیر قابل ملاحظه ای از سلاحهای بلوک شرق، راه خود را به سوی نهضت های شورشی علیه دولتهای آفریقائی، مانند جنبش های موجود در اتیوپی و سودان و همچنین گروههای دیگر نظیر جبهه پولیساریو که از سوی الجزایر پشتیبانی میشود، کرده است. وقت آن رسیده که رهبران غرب با یک اقدام جمعی هماهنگ دولت شوروی بفهمانند که از کشورهای غربی نمی توان انتظار داشت دست زدن خودسرانه مسکو به هر حرکت تجزیه طلبانه را، بپذیرند».

شکست روش «ریشه یابی»

خط مشی مبتنی بر «اقتصاد گرایی». بویژه در رابطه با آفریقا، کامکان ادان دارد و اغلب جنبه ریشه یابی و صورت تلاش برای کشف «علت العال» به خود می گیرد. در این جا، غرب تشویق می شود که برای از میان بردن نابسامانی اجتماعی و اقتصادی، که زمینه رشد کمونیزم تلقی می شود، به اعطای کمکهای اقتصادی قابل ملاحظه مبادرت کند.

این نظریه هر چند از لحاظ تئوریک دلخواه می نماید ولی در واقع بوج توخالی است، چه تا بحال هیچیک از کمکهای اقتصادی غرب، نتایج مطلوب مورد انتظار را به بار نیاورده است. همانطور که ویلیام لوئیس و چستر کروکر (William Lewis - Chester Crocker) نشان داده اند، در چهارچوب کمک های خارجی آمریکا به دلار ثابت، کمکهای دلاری این کشور به آفریقا در دهه ۱۹۶۰ به بعد کاهش نشان می دهد درحالیکه شمار کشورهای دریافت کننده

□ میانگین هزینه سالانه هر سرباز در آفریقا ۲۴ دلار و میانگین سرمایه گذاری در زمینه معلم، مدرسه و آموزش عمومی که مهمترین نیاز آفریقا است برای هر نفر ۲۳ دلار در سال بوده است.

کننده، افزایش یافته است. نتیجه اینکه مبالغ کمتری به طرفهای پیشرو اختصاص داده شده است.

حتی اگر درخصوص بهره برداری از این کمکها نیز کوشش شود، روی مذکور خیال پردازانه بوده و مسالمت جوئی در آفریقا، مانند آسیا، شکست خواهد خورد. هیچ برنامه کمک قابل تصور، نمی تواند دردهای آفریقا که پیش از نیمی از فقیرترین کشورهای جهان را در بر گرفته است، درمان کند. حتی اگر میلیاردها دلار برای کمک موجود بود (که مطمئنا چنین نیست)، باز کشورهای آفریقائی زیربنای لازم را برای جذب مؤثر این کمکها نداشتند. بعلاوه ثابت شده که کمکهای خارجی قبلی، در آفریقا نیز مانند سایر نقاط جهان، اثر ناچیزی در رابطه با ایجاد ثبات و حتی رشد اقتصادی داشته است.

بیشرفت نسبتاً خوب گروهی از کشورها مانند کنیا، سنگال، مالاوی و غیره نیز نه بخاطر کمک خارجی بلکه مرهون رهبری مناسب، ثبات سیاسی، ازاد فعالیت های اقتصادی، و همکاری با سرمایه گذاران سفید پوست بوده است. دیگر کشورها از جمله تانزانیا که دریافت کننده بالاترین رقم کمک خارج سرانه در قاره آفریقا بوده، بعلت سیاستهای مصیبت بار اقتصادی دولت، البته از نظر ایدئولوژیک فریبنده است، عملکرد ضعیفی داشته اند. اقداماتی که موجب بی ثباتی قاره آفریقا می شود، هم اکنون نیز ادامه دارد که سرمایه داران سالها یا چند دهه بعد، باید به مقابله با آن برخاست. این افسانه پردازان آفریقائیان به اقتصاد و نه دفاع اهمیت می دهند، باید در کنار نظریات یک کشور

ی بگری یعنی فرانسه که تجارب گسترده تری در امور آفریقا دارد.

نویسنده فرانسه

در پشت کشش باطنی فرانسه به سخن پردازیهای پرآب و تاب (مانند ایتالیاییان)، تمایل به قدرت، یعنی آن عامل کرهیی که هنوز در بطن روابط بین المللی نهفته است، وجود دارد. فرانسه دقیقا به ارزش «قدرت» آگاه است و باطنی از آن بهره می برد. این امر در مورد آفریقاییان نیز که مذاهب و سنتهایشان به قدرت احترام می گذارد - قدرت به معنی نیرویی که می تواند آنها را التیام بخشد، وسیله پیوند خانواده و قبیله باشد، متجاوز را نابود کند و روح را بعد از مرگ انسان زنده نگهدارد - صدق می کند. بدین ترتیب فرانسه و آفریقا یکدیگر را بخوبی درک می کنند. برداشت فرانسویان این است که دولتمردان آفریقا تفاوت چندانی با رهبران سایر کشورها نداشته اند. درجه اول نگران امنیت ملی هستند. بر این اساس، فرانسه، کالا (اسلحه) را بافتن و هرجا که مورد نیاز باشد، می فرستد حتی اگر این کار مستلزم قدری پول باشد. فرانسویان از اتهام تحویل تانک به سومالی در جریان جنگ اکتبر ۷۸ - ۱۹۷۷، لطمه خوردند. در حقیقت آنها دست به چنین کاری نزده اند بلکه صرفا تانکها را به عربستان سعودی تحویل داده بودند که آن کشور در نهایت در اختیار مصر قرار داد و مصر در برابر، تعدادی از تانکهای متشوروی خود را به دنبال سلاحهای که قبلا به سومالی داده بود، برای مشاهده در جنگ اوگادن فرستاد. بدین ترتیب، فرانسه سه کشور مهم طرفدار غرب را راضی و خشنود ساخت، بدون آنکه خشم اتیوپی را که کاملا گول خورده بود، برانگیزد. در همین فاصله، ایالات متحده آمریکا همه را از خود جدا کند ابتدا اتیوپی را بخاطر وعده ارسال انبوه تجهیزات نظامی به سومالی پس سومالی و دوستانش را با عدم وفای به عهد.



ژئوپولیتیک غرب در آفریقا ظرف سالهای گذشته، عامل مؤثری خواهد بود. استیون دیوید (Steven David) از محققین دانشگاه هاروارد، در یک بررسی پیرامون جنگ اوگادن، موضوع را به دقت تشریح و چنین نتیجه گیری کرده است:

«در مقایسه روش بازدارندگی محتاطانه ایالات متحده آمریکا، با ماجراجویی و فرصت طلبی شوروی در شاخ آفریقا، و با بررسی نتایجی که (بخاطر تجهیزات و حمایت مستقیم اتحاد شوروی) عاید مشتریان مسکو گردیده است، دلایل رانده شدن آمریکا از منطقه و جذابیت محراب شرق برای بسیاری از کشورهای جهان سوم، آشکار می گردد». وی می افزاید «سخت است از این درس مهم سیاسی چشم پوشید که: هم پیمانی با اتحاد شوروی از هم پیمانی با آمریکا با صرفه تر است».

آموختن این درس از شاخ آفریقا و دیگر نقاط، بدان معنی است که ایالات متحده باید از امید بستن به روش «ریشه یابی» پرهیز کند. چه روش مذکور بر این ادعا استوار است که بهترین راه تامین امنیت آفریقا، توسل به کمکهای اقتصادی است که میتواند زمینه های رشد فقر و بدبختی را که دیوکومونیزم از آن سر بر می آورد، نابود سازد. معهذ منظور از این بند آموزشی، اتخاذ روشی سخت و خشن بر پایه تشکیل شبکه امنیتی تازه ای در آفریقا که در قالب آن دوستان آفریقائی، تامین کننده نفق و غرب فراهم آورنده قدرت آتش و تدارکات باشند، نیست. زیرا اینگونه «ناتوی کوچک» مشکلاتی به مراتب بیش از ناتوی واقعی (که خود وضع متزلزلی دارد) خواهد داشت. وانگهی در برابر، به اکثر احتمال یک «بیمان ورشوی کوچک» که موجب بروز آشفتگی بیشتر در قاره آفریقا و افزایش تردید در ذهن رهبران دوست گردد، وجود نخواهد داشت. هر چند به پیش بینی شاه مراکش، یک بیمان کوچک (از نوع بیمان ورشو) خیلی نیرومندتر از یک اتحادیه کوچک (از گونه ناتو) خواهد بود، زیرا پشتیبان اصلی آن یعنی شوروی، در مسائل مربوط به امنیت، بیش از ایالات متحده آمریکا قابل اعتماد است. بطور خلاصه، ایالات متحده و در واقع غرب، برای آنکه جدی گرفته شود، نیاز به اعلام آشکار یک سیستم امنیتی جدید یا ارانه پرسروصدای یک «طرح مارشال» تازه ندارد. آنها برای اثبات این مطلب که مرزی در برابر زیاده روی های اتحاد شوروی و همدستانش وجود دارد، صرفا باید عزم راسخ خود را در زمان مناسب نشان دهند. چه تاریخ همواره نشان داده است که ضعف، انگیزه تجاوز است.

زیرنویس های بخش ۱ و ۲

- 1. Robin Luckham, New Internationalist, Sep. 1984
- 2. Michael Klare, Newsday, Feb. 19 1985,
- 3. Richard B. Foster, African Relations, 1980
- 4. Ian Greig, The Communist Challenge to Africa, 1977
- 5. Chester A. Crocker, Department of State Bulletin January 1986

رسانه بی پروا بالهای خود را بر فراز آشیانه پیشین و نیز بالای سر دیگر پوه های آفریقای سیاه گسترده و تردیدی در باره نقش خود به عنوان نگهبان و پیشانی اصلی، نشان نمی دهد. در مقابل، ایالات متحده، اصطلاح دیپلماتیک «را حل های آفریقائی برای مشکلات آفریقائی» را ساخته و در عین حال با بی گرفتن آن، همه را گیج کرده است. فرانسویان راه دیگری در این زمینه در پیش گرفته اند که با زرتنگی، معنی و مفهوم اصطلاح مذکور را دگرگون می سازد. دو گورینگو (De Guiringaud) نویسنده و مورخ فرانسوی می گفت: «آفریقا برای آفریقاییان، بدان معنی

لئوپولد سدارسنگور: در تمام کشورهای آفریقایی، احساس نیاز به امنیت، مرحله ای عمده از آگاهی ملی است.

که مردم آفریقا باید بتوانند بدون دخالت قدرتهائی که پیوندی با این قاره ندارند، مشکلات خود را حل و فصل نمایند». به این ترتیب طبق دکترین دو گورینگو، فرانسه با «پیوندهای فراوان خود با آفریقا» میتواند هرگاه و در هر جا که خواهد، مداخله کند، در حالیکه روسها، کوبانی ها و حتی آمریکائیها چنین حق ندارند.

راهی که آمریکا برگزیده این باور را پیش خواهد آورد که آفریقاییان آنقدر در توسعه اقتصادی گرفتارند که وقت، توان و پولی برای صرف کردن بخاطر مسائل امنیت ملی ندارند. در حالیکه چنین نیست و ممنوعیت ارسال تجهیزات برای کشورهای متحکی به غرب که برآستی از نظر امنیت، نگرانیهای آنها باید از میان برداشته شود. این موضوع، به صورت یک ضرورت برخواهد آمد. چه همانگونه که کولین لگوم (Colin Legum) نوشته است: «به فرضی آنکه قدرتهای غربی بخواهند از مداخله در آفریقا بپرهیزند، مادام که بخواهند دست کم، تمایلی به اتخاذ روش مشابه نشان نمی دهند، معلوم نیست چگونه منافع جهانی کشورهای غربی اجازه چنین کاری را خواهد داد».

برخی از صاحب نظران، محدودیت کمکهای نظامی ایالات متحده به آفریقا را بطور توجیه می کنند که این کمکها دقیقا بمنظور بالا بردن توانائی دوستان برای دفاع از خود و نه راه انداختن جنگ با همسایگان، صورت گرفته است و در این محدوده، عاملی برای تحریک تجاوز وجود ندارد.^(۵) به هر حال ادامه کمکهای نظامی آمریکا، برای شکستن طلسم ناکامیهای